

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

فرع دوم در مسئله

یکی دیگر از فروع مطرح در تتمه بحث بلوغ صبی قبل از مشعر، بنا بر این که قائل به اجزا شده و بگوئیم این صبی ممیز اذا بلغ قبل المشعر حجّش حجة الاسلام می شود، آن است که آیا باید مستطیع هم باشد یا خیر؟ بر فرض این که استطاعت معتبر است، آیا استطاعت من زمان البلوغ کافی است یا باید از ابتدای حج مستطیع باشد؟ آیا استطاعت از میقات کافی است یا آن که باید من البلوغ مستطیع باشد؟ این سه مطلب است که در این فرع دوم باید مورد بحث قرار بگیرد.

دیدگاه فقیهان در مسئله

شهادت اول در دروس و لمعه، شهادت ثانی در مسالك، صاحب كشف اللثام و محقق نراقی (قدس سرهم) در مستند، استطاعت را معتبر دانسته اند. از معاصرین محقق خوئی (قدس سره) و مرحوم والد ما قائل اند به این که استطاعت معتبر است. در مقابل، مرحوم سید در عروه و صاحب جواهر (قدس سره) قائل اند به این که استطاعت معتبر نیست. بنابراین، بیشتر فقها قائل به این هستند که استطاعت معتبر است (یعنی اگر کسی صد بار متسکعاً حج انجام بدهد فایده ندارد و جای حجة الاسلام را نمی گیرد)، اما در مقابل برخی می گویند استطاعت معتبر نیست.

منتهی درباره روحانی کاروان ها می گویند صرف این که به میقات رسیدند، خود به خود مستطیع می شوند، ولی در آنجا هم می گویند مستطیع نمی شوند مگر اینکه خودشان يك پولی داشته باشند و به عنوان آن پول حج را انجام بدهند.

ادله مرحوم سید بر عدم شرطیت استطاعت

مرحوم سید در عروه به دو دلیل تمسك می کند بر این که استطاعت اصلاً شرط نیست.

دلیل اول: اطلاق همین نصوص اجزاء است، این نصوص داله بر اجزاء مثل همان روایات عبد یا روایات «من ادرك»، اطلاق داشته و می گوید عبد قبل از مشعر اگر آزاد شد، حجش می شود حجة الاسلام و این اطلاق دارد؛ یعنی «سواءً یكون مستطیعاً أم لم یكن مستطیعاً»، فرقی نمی کند. اطلاق این روایات دلالت بر عدم اعتبار استطاعت دارد.

دلیل دوم: انصراف است؛ یعنی ادله دالّ بر اعتبار استطاعت از چنین مواردی انصراف داشته و آن دلیلی که می گوید حاجی باید مستطیع باشد، شامل این مورد؛ یعنی شامل این مورد که شارع در يك شرایطی این حج را حجة الاسلام قرار می دهد نمی شود و

از این مورد انصراف دارد.^[1] صاحب جواهر نیز به همین اطلاق نصوص تمسك کرده و بعد می‌فرماید: «و لا استبعاد فی استثناء ذلك مما دلّ علی اعتبارها فیها»؛ بعید نیست که بگوئیم این مورد (یعنی موردی که عبد قبل از مشعر آزاد شده)، از آن ادله‌ای که دلالت بر اعتبار استطاعت در حجة الاسلام دارد استثنا می‌شود.

صاحب جواهر^[2] در ادامه کلامی را از تذکره نقل می‌کند که مرحوم علامه چنین می‌گوید: «لو بلغ الصبی أو اعتق العبد قبل الوقوف أو فی وقته و أمکنهما الاتیان بالحج وحب علیهما ذلك»؛ اگر صبی قبل از مشعر یا در مشعر بالغ شد یا عبد قبل از مشعر یا در خود مشعر آزاد شد، حج بر آنها واجب است، «لأنّ الحج واجبٌ علی الفور»؛ زیرا حج وجوب فوری دارد، «و لا يجوز لهما تأخیره مع امكانه کالبالغ الحر»؛ اگر امکان تأخیر هم داشته باشد نمی‌تواند تأخیر کند، «خلافاً للشافعی»؛ شافعی می‌گوید واجب نیست.

بعد مرحوم علامه می‌فرماید: «و متى لم یفعلا الحج مع امكانه فقد استقر الوجوب علیهما»؛ حال اگر اینها به عنوان حجة الاسلام این حج را دنبال نکنند، این وجوب بر آنها مستقر می‌شود، «سواءً كانا موسرین أو معسرین»؛ اعم از اینکه این عبد و این صبی مال داشته باشند یا معسر باشند؛ یعنی استطاعت شرط نیست و اگر اینها معسر بوده و مالی هم نداشته باشند، باز به عنوان حجة الاسلام بر اینها واجب است، «لأنّ ذلك واجبٌ علیهما بإمكانه فی موضعه و لم یسقط بفوات القدره بعده»^[3]؛ این حجة الاسلام بر اینها واجب می‌شود.

این بیان در کلام علامه حلی (قدس سره) وجود دارد که الآن که شارع بر اینها واجب کرد و وجوب حج هم فوری است، حق تأخیر انداختن ندارند، نمی‌شود گفت این دلیلی جداگانه است، تقریباً همان وجوب حج را تحلیل کرده است. بعد می‌گوئیم این اطلاق دارد: «سواءً كان معسرین یا موسرین»، قبلاً گفتیم سید می‌گوید ادله اجزاء اطلاق دارد؛ یعنی چه مستطیع باشند و چه نباشند.

اشکال والد معظم (قدس سره) بر دلیل دوم؛ انصراف

مرحوم والد ما درباره انصراف می‌فرماید: وجهی برای انصراف نیست؛ زیرا يك ادله‌ای داریم که می‌گوید: «یعتبر فی الحاجّ أن یكون مستطیعاً»، کجای این ادله از این موارد انصراف دارد؟ ادله اعتبار استطاعت اطلاق دارد و انصراف جلوی اطلاق را می‌گیرد، اما در اینجا اطلاق به قوّت خودش باقی است و می‌گوید هر حاجی در هر شرایطی اگر بخواهد حجّش حجة الاسلام باشد باید مستطیع باشد. لذا در اینجا وجهی برای انصراف نداریم.

از طرف دیگر، نمی‌توانیم مسئله کثرة الاستعمال را مطرح کنیم؛ چرا که چند دلیل بر شرطیت استطاعت دلالت دارد که یکی از آنها خود آیه شریفه است: «لله علی الناس حج البیت من استطاع» و کثرة الوجود همه می‌گویند که نمی‌تواند منشأ انصراف باشد، بلکه آنچه می‌تواند منشأ انصراف باشد کثرة الاستعمال است نه کثرة الوجود، لذا انصراف کنار می‌رود.^[4]

اشکال مرحوم شاهرودی

مرحوم شاهرودی درباره انصراف می‌فرماید: ادله اشتراط استطاعت دلالت دارد بر این که استطاعت شرط است از اول اعمال تا آخر اعمال، مثل اینکه وقتی بگوئیم طهارت در نماز معتبر است، چطور از اول تا آخر نماز معتبر است، وقتی می‌گوئیم استطاعت معتبر است، ظهور بر این دارد که از اول تا آخر معتبر است. ایشان می‌فرماید: «فإن قلنا بإنصراف اطلاقها عن المقام فاللزام القول بعدم اعتبارها اصلاً»؛ اگر قائل شدیم به این که انصراف دارد، لازم نیست که این صبی مستطیع باشد نه از حالا نه از اول، «و إن لم نقل بإنصرافها فلا بد من القول باشتراطها من الاول»^[5]؛ اما اگر گفتیم استطاعت معتبر است، از ابتدا معتبر

است.

بنابراین، انصراف منشأ می‌خواهد و در اینجا منشأیی برای انصراف وجود ندارد و ادله اعتبار استطاعت اطلاق دارد.

بررسی دلیل اول: اطلاق

در ادامه سراغ اطلاق ادله اجزاء می‌رویم که مقداری مهم است. صاحب جواهر، مرحوم سید و برخی دیگر به اطلاق ادله اجزاء بر عدم اعتبار استطاعت تمسک کرده و می‌گویند این روایات که دلالت بر اجزاء دارد، اطلاق داشته و می‌گویند این شخص، حجّش می‌شود حجة الاسلام، اعم از این که مستطیع باشد یا نباشد.

محقق خویی (قدس سره) در اشکال بر این دلیل می‌فرماید: این روایات عبد اصلاً نظر ندارد به این که این مستطیع است یا نه؟ یعنی در مقام بیان این جهت نیست که آیا این عبد مستطیع است یا مستطیع نیست، بلکه این روایات فقط می‌گویند اگر عبد قبل المشعر آزاد شد، این حجّش درست است. این روایات می‌آید آن ادله‌ای که دلالت بر اعتبار حریت بر حجة الاسلام دارد را تخصیص زده و می‌گویند اگر به همین مقدار حریت داشته باشد (از زمان مشعر تا آخر) کفایت می‌کند.^[6]

بنابراین، مفاد این روایات تخصیص در ادله اعتبار حریت است. به بیان دیگر، ما باشیم و ادله اعتبار حریت، می‌گوئیم کسی حجّش حجة الاسلام است که از ابتدای حجّ تا آخر آن حرّ باشد. این ادله که می‌گویند اگر عبد قبل المشعر آزاد شد، آن ادله را تخصیص زده و می‌گویند حریت به این مقدار که از مشعر آزاد شده باشد تا آخر حج، در حجة الاسلام کفایت می‌کند هر چند از اول حج عنوان عبد را داشته باشد.

در نتیجه وقتی می‌گوئیم این ادله همین مقدار نظارت دارد، اما ناظر به بقیه شرایط مثل استطاعت نیست. مرحوم والد ما نیز تقریباً در جواب از اطلاق همین بیان محقق خویی (قدس سره) را دارد.^[7]

ایشان در ادامه، برای اثبات این مطلب که این روایات نسبت به استطاعت اطلاق ندارد، يك مؤیدی هم ذکر می‌کنند و آن این که: اگر مولا این عبد را آزاد کرد و بعد مجنون شد، نمی‌توانیم به اطلاق ادله تمسک کنیم بر این که این حجّ او صحیح است. بنابراین، همان‌گونه که اگر این عبد آزاد شود و یک روز پس از آزادی دیوانه شد، اینجا نمی‌توانیم بگوئیم روایات عبد که می‌گویند مجزی است، شامل این مورد هم می‌شود، این روایات عبد از نظر استطاعت و عدم استطاعت هم دالّتی ندارد.

ارزیابی اشکال

اشکال اول: اشکالی که بر مرحوم خویی وارد است آن که شما چرا نسبت به مسئله لزوم تجدید نیت، به اطلاق این روایت تمسک کردید؟ در بحث گذشته ایشان به اطلاق این روایات تمسک کرده و از اطلاق این روایات استفاده کرد که تجدید نیت لازم نیست، اگر این روایات فقط ناظر به این است که بگوید بحث حریت و عبدیت چگونه است؟ یا بحث بلوغ و صبی بودن چطور است و به جهت دیگر نظر ندارد، در آنجا نیز نباید بگوئید چنین اطلاقی وجود دارد، در حالی که در بحث گذشته گفتیم مرحوم خویی به اطلاق این روایات بر عدم اعتبار تجدید نیت تمسک کرد.

این اشکال بر مرحوم والد ما وارد نیست؛ زیرا ایشان در آنجا نیز تجدید نیت را لازم می‌داند و از اطلاق، عدم اعتبار تجدید نیت را استفاده نکرده است.

اشكال دوم: ما از این روایات اجزاء يك انقلاب قهری شرعی را استفاده می‌کنیم، شبیه آنچه شارع می‌گوید اگر عبد قبل المشعر آزاد شد، حجّش حجة الاسلام است، معنایش نفی همه شرایط دیگر است، حجّش حجة الاسلام است و دیگر نیازی به اینکه نیت را تجدید کند ندارد، نیازی به این که بگوئیم دو مرتبه مستطیع باید باشد، نیست. شارع نمی‌گوید فقط از نظر حریت مشکل عبد برداشته می‌شود، بلکه چون در مقام بیان است، خود اطلاق مقامی می‌گوید استطاعت معتبر نیست.

دیدگاه برگزیده

غیر از اطلاق مقامی ما روی مسئله انقلاب و مسئله حکومت، گفتیم که این روایت «من ادرك المشعر فقد ادرك الحج»، بر همه موارد دیگر حکومت دارد، حتی در جایی که کسی از اول مستطیع نبوده، بحث عبد و صبی را هم کنار می‌گذاریم، ما هستیم و روایاتی که می‌گوید استطاعت در حج معتبر است. این روایت را نیز داریم که می‌گوید: «من ادرك المشعر فقد ادرك الحج»، وقتی می‌گوئیم این حکومت بر آن دارد، به این معناست که «من ادرك المشعر مستطیعاً فقد ادرك الحج»؛ یعنی اگر از زمان مشعر مستطیع شد (مثلاً کسی مقداری پول به او بذل کند) هر چند قبلش مستطیع نباشد، حجّ او حجة الاسلام می‌شود.

بنابراین، در اینجا نیازی به انصراف و اطلاق نداریم (که مرحوم سید و صاحب جواهر به آن تمسك کردند)، بلکه همین انقلاب کافی است؛ یعنی شارع می‌گوید من این را حجة الاسلام می‌دانم و نیازی به سایر شرایط ندارد. به بیان دیگر، انقلاب به این معناست که از اینجا به بعد اعمال را انجام بدهد، کافی است و انقلاب به وجود می‌آید که به این معناست نسبت به شرایط دیگر باید يك خط بطلان بر آن کشید.

بویژه آن که در همان صدر اسلام که در عصر عرفه عده زیادی از این عبدها را آزاد می‌کردند، شارع هم اینجا لطف و تفضلی کرده و می‌گوید این حجة الاسلام است، این عبد آزاد شده و پولی ندارد الآن، غالباً وقتی عبد آزاد می‌شود چیزی ندارد، ولی شارع تفضلاً در مورد این عبد می‌گوید من این را حجة الاسلام قرار دادم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] «هل يشترط في الإجزاء كونه مستطيعاً حين الدخول في الإحرام أو يكفي استطاعته من حين الانعتاق أو لا يشترط ذلك أصلاً أقوال أقرها الأخير لإطلاق النصوص و انصراف ما دل على اعتبار الاستطاعة عن المقام.» العروة الوثقى (للسيد اليزدي)؛ ج2، ص: 425.

[2] «الأقوى عدم اعتبار الاستطاعة بعد الكمال من البلد أو الميقات في الاجزاء عن حجة الإسلام للإطلاق المزبور، بل هو كالصريح بالنسبة إلى العبد، ولا استبعاد في استثناء ذلك مما دل على اعتبارها فيها، بل في التذكرة «لو بلغ الصبي و أعتق العبد قبل الوقوف أو في وقته و أمكنهما الإتيان بالحج و جب عليهما ذلك، لأن الحج واجب على الفور و لا يجوز لهما تأخيرهما مع إمكانه كالبالغ الحر، خلافاً للشافعي، و متى لم يفعلا الحج مع إمكانه فقد استقر الوجوب عليهما سواء كانا موسرين أو معسرين، لأن ذلك واجب عليهما بإمكانه في موضعه، فلم يسقط بفوات القدرة بعده» و في كشف اللثام من المعلوم أن الاجزاء عن حجة الإسلام مشروط بالاستطاعة عند الكمال، لكن الإتمام لما جامع الاستطاعة التي للمحكي غالباً و كانت كافية في الوجوب هنا و إن كانا نائبين كما مرت الإشارة إليه لم يشترطوها، و لذا قال في التذكرة إلى آخر ما سمعت، ثم قال: و من اشترط استطاعة النائي لمجاورة مكة اشترطها هنا في الاجزاء، فما في الدروس و الروضة و غيرهما - من اعتبار سبق الاستطاعة و بقائها، لأن الكمال الحاصل أحد الشرائط، فالإجزاء من جهته - محل للنظر، إذ لو سلم أن التعارض بين ما هنا و بين ما دل على اعتبار الاستطاعة

من وجه أمكن الترجيح لما هنا من وجوه، خصوصا بملاحظة نصوص العبد، و لذا قال فى الروضة بعد أن حكم بما عرفت: و يشكل ذلك فى العبد إن أحلنا ملكه، و ربما قيل بعدم اشتراطها فيه للسابق، أما اللاحقة فتعتبر قطعاً.» جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام، ج17، ص: 233 - 232.

[3] «لو بلغ الصبى أو أعتق العبد قبل الوقوف أو فى وقته و أمكنهما الإتيان بالحجّ، وجب عليهما ذلك، لأنّ الحجّ واجب على الفور، فلا يجوز لهما تأخيرهما مع إمكانه كالبالغ الحرّ، خلافاً للشافعى. و متى لم يفعلا الحجّ مع إمكانه، فقد استقرّ الوجوب عليهما، سواء كانا موسرين أو معسرين، لأنّ ذلك وجب عليهما بإمكانه فى موضعه، فلم يسقط بفوات القدرة بعده.» تذكرة الفقهاء (ط - الحديثه)؛ ج7، ص40.

[4] «و يظهر الاعتبار من الدروس و الروضة و غيرهما و هو الظاهر و ذلك - مضافا الى منع الانصراف المتقدم - لان الروايات الواردة فى العبد انما يكون محطّ النظر فيها هو حيث الحرية و العبودية و فى الحقيقة تكون هذه الروايات ناظرة إلى أدلة اعتبار الحرية فى حجة الإسلام و ان المراد منها ليس هو اعتبارها فى جميع أفعال الحج و مناسكه بل إذا تحققت قبل الوقوف بالمشعر يكفى ذلك فى الاجزاء و اتصاف حجه بكونه حجة الإسلام و لا نظر فى هذه الروايات إلى سائر الشرائط المعتمدة فيها التى منها الاستطاعة و لا إطلاق فيها بالإضافة إليها أصلا و لذا لو جُنّ بعد الانعتاق أو مقارنا له لا مجال للحكم بالصحة تمسكا بإطلاق الأدلة و الوجه فيه هو عدم كون محط نظرها إلّا الخصوصية الراجعة إلى الحرية و الرقية و لا تكون نافية لسائر الشرائط أصلا و عليه فلا تعارض بين روايات العبد و بين أدلة اعتبار الاستطاعة لا بنحو العموم و الخصوص مطلقا الذى عبر عنه فى الجواهر بالاستثناء كما عرفت و لا بنحو العموم و الخصوص من وجه كما تنزل إليه فى الجواهر فى ذيل كلامه و قال انه على هذا التقدير أيضا يكون الترجيح للمقام و على ما ذكرنا يكون الظاهر هو اعتبار الاستطاعة.» تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيلة - الحج؛ ج1، ص: 68.

[5] «وجه الضعف) أن الدليل على اشتراط الاستطاعة فى العبد المعتقد قبل المشعر ليس إلا إطلاق أدلة اشتراط الاستطاعة فى حجة الإسلام كما عرفت. و من الواضح: أن إطلاق أدلة اشتراطها إنما يدل على اشتراط ثبوتها من أول الأعمال إلى آخرها - بحيث لو فقدت فى جزء منها لم يجز عنها لا من حين الانعتاق. فان قلنا بانصراف إطلاقها عن العبد المعتقد قبل المشعر كما ذهب اليه المصنف قدس سره، فلا بد من القول بعدم اشتراط الاستطاعة فى حقه حتى من حين الانعتاق و ان قلنا بعدم الانصراف فلا بد من القول باشتراطها من أول الأعمال إلى آخرها فعلى هذا لا يبقى مجال لما أفاده صاحب كاشف اللثام و هو القول باشتراطها من حين الانعتاق فظهر مما ذكرنا أن الأقوى فى النظر هو القول الأول.» كتاب الحج (للشاهرودى)؛ ج1، ص: 71.

[6] «و فيه: أن هذه الروايات غير ناظرة إلى هذه الجهة، و إنما هى ناظرة إلى الحرية و العبودية، و أن الحرية تكفى بهذا المقدار، فهى تخصيص فى اعتبار الحرية، و إلغاء لشرطية الحرية فى تمام الأعمال، و أما بالنسبة إلى اعتبار بقية الشرائط بعد الانعتاق فالنصوص غير ناظرة إليه، و لا إطلاق لها من هذه الجهة، و لذا لو جُنّ بعد الانعتاق لا يمكن القول بالصحة لأجل إطلاق النصوص، و هذا شاهد قوى على أن الروايات ناظرة إلى خصوص الحرية و العبودية، و غير ناظرة إلى سائر الشرائط.» موسوعة الإمام الخوئى؛ ج26، ص: 41.

[7] تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيلة - الحج؛ ج1، ص: 68.